

کامل انقلاب را طی می‌کنند، شاید از جهاتی برای این کار قوی‌تر باشند اما آنها هم به هیچ وجه به بازسازی کامل فرهنگ و تمدن نمی‌پردازند.^(۲۳) در سرآغاز قرن بیست و یکم به نظر می‌رسد انقلاب اسلامی در مسیر طبیعی خود حرکت می‌کند.

یکی از راه‌های داوری در مورد تأثیر انقلاب و موفقیت یا ناکامی آن، بررسی احساسات ایرانیان دربارهٔ رژیم پادشاهی است. این یک سنجش مناسب است. گفتمنی بسیار است. من در سال ۱۹۹۲ دریافتیم که حکومت روحانیان به دردسر افتاده. در آن هنگام در تهران بودم. رانندهٔ تاکسی از رژیم بد می‌گفت. نام پسرهایش محمد و رضا بود که نام آخرین شاه ایران می‌شود.^(۱)

اقتصاد ایران به هم ریخته بود. زندگی، طاقت فرسا می‌شد. مردم ناچار بودند دو سه شغل داشته باشند... آنها گهگاه به شوخی ابراز می‌کردند که بهشت همان جامعهٔ زمان شاه بود است. زمان شاه قیمت نفت بالا بود. دادوستد رواج داشت. ایران با جهان خارج در صلح و صفا به سر می‌برد. ایرانیان به تمدن چند هزار ساله شان می‌بالیدند و به همین سبب بعد از انقلاب احساس سرافکنندگی می‌کردند که حالا باید از تمدنی پایین‌تر از آن خودشان پیروی کنند.^(۲)

۱- چه برداشت سطحی و غیر قابل اعتنائی اینها نام‌های پیشوایانی است که عشق آنها پیش از هزار سال است در دل ایرانیان جای دارد و درست به همین علت است که حاکمان نیز برای فریب مردم همواره از این گرایش‌ها، سوءاستفاده کرده‌اند. (ناشر)

۲- درک این مطلب برای خارجی‌ها مشکل است که برای ایرانی مسلمان، تمدن چند هزار ساله بستری برای بالیدن متفکران ایرانی در ایدئولوژی اسلامی بوده است و درست به همین علت است که شرقی‌ترین و منطقی‌ترین نگرش به اسلام که همان تشیع است بیشتر از هر جای دیگر، در ایران متمدن رواج یافته است و بالیده است. و اگر فاتحان مسلمان، در آغاز تهاجم خود، خسارتی بزرگ بر تمدن ایرانی، با آتش زدن کتابخانه‌ها و طرد اندیشمندان ایرانی، وارد ساختند، همچنان که متعصبین سطحی و قشری، در زمان‌های بعد نیز با در تقابل قرار دادن این دو تمدن، روح ایرانی‌های مسلمان را آزرده‌اند، واقعیت این است که غنای فرهنگ اسلامی، به ویژه نگرش به آن از دیدگاه تشیع، به اندازه‌ای عمیق و گسترده است که تمام این خسارت‌ها و آزرده‌گی‌ها را جبران کرده، روح ایرانی مسلمان امروز را اقتناع کرده خرسند می‌سازد.

من به یاد سال ۱۹۷۳ افتادم در آن سال جمهوریت از پاریس و نیویورک در غرب و از پکن و توکیو در شرق، در تهران توریست‌ها را پیاده می‌کردند و آنها راهی هتل‌های هیلتن، شرایتون، هایت، و کتینانتال می‌شدند. توریست‌ها، دیپلمات‌ها، سوداگران و چهره‌های ادب و هنر هم می‌آمدند. حالا راننده اتوبوس با حسرت می‌گوید: "با ما مثل آدم‌های مطرود رفتار می‌شود. خارجی‌انندکی به ایران می‌آیند و برای ایرانی هم گرفتن روادید برای سفر به کشورهای خارج تقریباً ناممکن شده است اگر به خاطر نفت‌مان نبود احتمالاً به حال خود رها مان می‌کردند."

اما در بازدید از مجموعه کاخ‌های سعدآباد تهران مقر شاهان قاجار و پهلوی، دریافتم که حسرت به خاطر شاه و خانواده سلطنتی نیست. سعدآباد بعد از انقلاب به صورت موزه در آمد. و درهایش به روی مردم باز شده است استقبال مردم برای بازدید از کاخ شاهان بسیار خوب بوده است. روزی در سال ۱۹۹۵ که من از سعدآباد بازدید می‌کردم دیدم دختر مدرسه‌ای‌ها در حیاط آن بازی می‌کنند. مردم احساس می‌کنند در ثروت شاهانه شریک شده‌اند. باغبانی که از قبل از انقلاب در کاخ کار می‌کرده می‌گفت "هر روزه شاه را در حین عبور می‌دیدم. او هرگز نه می‌خندید، نه سری تکان می‌داد و نه چیزی به ما می‌گفت. شاید حتی ما را نمی‌دید. مثل برده بودیم. از انقلاب راضی هستم. من حالا هم همان کار سابق را می‌کنم اما می‌دانم که گلی که می‌کارم برای همه مردم است." هدف نظام از باز کردن مجموعه سعدآباد به روی مردم، نشان دادن ولخرجی‌ها و برتری‌طلبی‌های رژیم پادشاهی بود و تا حدی هم به این هدف رسیده است اقامتگاه دژ مانند، در جنگلی از کاج در دامنه کوه البرز واقع شده. هوای پراوتش با هوای دود آلوده تهران قابل مقایسه نیست. به جای صدای گوشخراش کامیون‌ها و تاکسی‌ها در مرکز شهر، اینجا نوای بلبلان است و صدای اردک و غاز که در فضا موج می‌زند مجموعه سعدآباد آنچنان وسیع است که به خودی خود یک حومه پایتخت است با خط اتوبوس خاص خودش. شاید تنها حومه‌ای در جهان باشد که همه‌اش موزه است.

نخستین چیزی که در این موزه جلب توجه می‌کند چکمه‌های عظیم برنزی است به بلندی ۲/۵ متر یا بیشتر. چکمه‌ها در مدخل مجموعه قرار داده شده و متعلق به مجسمه رضا شاه، بنیان‌گذار دودمان پهلوی است. میرپنج رضا خان، افسر قزاق در سال ۱۲۹۹ (ه. ش) (۱۹۲۱) علیه دولت وقت قاجار کودتا کرد و سال ۱۳۰۴ (۱۹۲۶) به دنبال انقراض قاجار، به نام رضا شاه پهلوی تاجگذاری کرد او ایران را به زور وارد عصر جدید کرد. اما در نهایت به خاطر همدلی‌اش با آلمان نازی، نیروهای متفقین در ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) وی را وادار به کناره‌گیری کردند و پسرش جانشین او شد. او در افریقای جنوبی در تبعید درگذشت و سال‌ها بعد در انقلاب، زانوهای مجسمه‌اش را شکستند.

سعدآباد یکی از دو کاخ بزرگی بود که شاه از آن استفاده می‌کرد. ساختمان جدید آن با دیوارهای سیمانی کدر و شکل قوطی مانندش هیچ یک از سنت‌های معماری عظیم ایران را بازتاب نمی‌کند. در داخل کاخ، تزئینات قدیمی، تقلیدی از سبک‌های غربی - کاغذ دیواری‌های طلایی رنگ، مبلمان سبک لویی ۱۴، چلچراغ‌های ایتالیایی و تابلوهای نه چندان ارزشمند اروپایی سده‌های ۱۹ و ۲۰ بر دیوارها - است. راهنمای موزه می‌گوید: رختخواب شاه از ساتن طلایی و تقلیدی از ناپلئون بناپارت بوده و اتاق خواب شهبانو به سبک ژوزفین همسر ناپلئون تزئین شده بود. راهنمای موزه دانشجوی رشته موزه‌شناسی بود که در زمان انقلاب و فرار شاه کودکی بیش نبود. من انتظار داشتم پرسد "مگر انتظاری بیش از این [از خاندان سلطنت] داشتید؟"

از نظر بسیاری از ایرانیان، دودمان پهلوی با سنت‌های پرافتخار کشور مخالف بودند. جامعه را غیر دینی کردند. گذشته زرتشتی و اسلامی ایران را به فراموشی سپردند. به جای معامله متقابل با جهان خارج، سعی کردند از آن نسخه برداری کنند...

اما سعدآباد، به جای آنکه تأثیر برانگیز باشد بیشتر تأسف آور بود. بسیاری از اشیاء گرانبهای آن در آشوب نخستین روزهای انقلاب صدمه دید و از نقاط دیگر و سایر خانه‌های مصادره شده، اشیایی را جایگزین آنها ساخته‌اند. در

میان اشیاء قیمتی، سه پرندۀ ساخته شده از چینی کار ادوارد مارشال بوهم است که ریچارد نیکسون در سال ۱۹۷۲ به شاه هدیه داده، و نیز یک قالی ابریشمی کرمان که ۴۳۵ فوت مربع مساحت دارد. اما حتی این قالی هم تقلیدی از یک قالی ایرانی قرن ششم [نگارستان در طاق کسری] است. تنها شی طلایی به جای مانده ساغر زرین شاه است که به عمد بر جای گذاشته‌اند تا نشان دهند در کشور اسلامی که نوشیدن مشروبات حرام است، شاه شرابخوار بوده است. سعدآباد در مکانی خلوت است. هنگام بازدید من، جز بچه مدرسه‌ای‌ها و معدودی غیر تهرانی، تک و توکی خارجی - از جمله خود من - در تالارهای بزرگ آن، کسی نبود. خارجی‌ها عمدتاً دیپلمات‌های هندی، بازرگانان کانادایی و توریست‌های ژاپنی بودند.

یکی از راهنماهای موزه می‌گوید: "آن اوایل مردم کنجکاو بودند. عدۀ زیادی می‌آمدند" و شاید به منظور توجیه لکه‌های سیاه اثر انگشتان بر دیوارها است که می‌افزاید: "این روزها خیلی کمتر می‌آیند دیگر کسی علاقه‌ای نشان نمی‌دهد". اظهار نظر او علاوه بر اینکه جنبۀ ارزیابی سیاسی دارد نگرانی‌اش از تعداد کم توریست‌ها را نشان می‌دهد.

اما هر اندازه هم مردم از انقلاب سرخورده باشند، در اواخر دهه ۱۹۹۰ چندان احساسی نسبت به خاندان پادشاهی نداشتند و حتی حالت خشم و کنجکاوی‌شان را هم از دست داده‌اند. حالت مردم را می‌شد در تالار ناهار خوری سلطنتی به خوبی مشاهده کرد. بر میز بلند تالار روی ظرف‌های بلورین و چینی را غبار گرفته و شمع‌ها در شمعدان حالت گل پژمرده را پیدا کرده‌اند. غباری که از مدت‌ها پیش از آن، سلطنت را در خود پوشانده بود.

پی‌نوشت

1. Lewis, "Islamic Revolution."
2. Munson, *Islam and Revolution in the Middle East*, PP. 41-45; Limbert, *Iran: At War with History*, PP. 78-82; Fischer, *Iran: From Religious Dispute to Revolution*, PP.

30-31 and 181-84.

3. Munson, *Islam and Revolution in the Middle East*.
4. Bill, *The Eagle and the Lion*, pp. 26-72.
5. Brinton, *The Anatomy of Revolution*, pp. 17-18.
6. *Ibid.*, P. 49.
7. *Ibid.*, P. 269.
8. Hashim, *The Crisis of the Iranian State*, PP. 3-29.
9. Algar, *Islam and Revolution: Writings and Declarations of Imam Khomeini*, P. 48.
10. Benard and Khalilzad, *The Government of God*, p. 110.
11. *Ibid.*, p. 111.
12. "Dual Control," *The Economist Iran Survey*, Jan. 18, 1997, P. 7.
13. Wright, *In the Name of God*, pp. 82-107.
14. Elaine Sciolino, "Montazeri, Khomeini's Designated Successor in Iran, Quits Under Pressure," *New York Times*, March 29, 1989.
15. Kim Murphy, "In Tehran, Veil Lifts, But Slowly," *Los Angeles Times*, May 14, 1992.
16. Robin Wright, "Iran Embraces Paradoxes, If Not Western Culture," *Los Angeles Times World Report*, June 27, 1995, P. 1.
17. Hashim, *Crisis of the Iranian State*, p. 10.
18. Robin Wright, "Dateline Tehran: A Revolution Implodes," *Foreign Policy*, Summer 1996, pp. 161-74.
19. Hashim, *Crisis of the Iranian State*.
20. Brinton, *Anatomy of Revolution*, pp. 272-73.
21. "Iranian Ayatollah Tells Mosques to Keep Noise Down," *Agence France-Presse*, 1998.
22. Brinton, *Anatomy of Revolution*, pp. 272-73.
23. *Ibid.*, p. 18.

فصل دوم

اصلاح دینی اسلامی

به آزادی چنگ بزنید چون آزادی زیباترین و
ظریف‌ترین آفریده مطلوب خداست. برخورداری
از لذت زیبایی گل، تحمل خار را می‌طلبد.

عبدالکریم سروش (۱)

بارها و بارها اراده و آزادی اندیشه سرکوب شده
و به نام نجات و رستگاری، آزادی را خفه کرده‌اند.

رئیس‌جمهوری محمد خاتمی (۲)

عبدالکریم سروش آدم بی‌تکلفی است. مردی است ریز نقش با ریش
قهوه‌ای آراسته. هر چند موهای جلو سرش ریخته، اما ده سالی از سنش
جوانتر می‌نماید نرم و آهسته حرف می‌زند و گاه شنیدن صدایش برای شنونده
دشوار است.

در سال ۱۹۹۴ برای نخستین بار در دفتر کارش در تهران با او حرف
می‌زدیم. سروش پشت یک میز بزرگ چوب بلوط نشسته بود و دور تا دورش
کتاب‌هایی که به دقت روی هم چیده شده بود. صدای موسیقی ملایمی به
گوش می‌رسید سروش در مورد اشعار حافظ و مولوی حرف می‌زد. او از
دوران جوانی، بسیاری از شعرهای این دو شاعر را حفظ کرده بود. بحث دیگر
ما، فلسفه غرب بود که او در دانشگاه لندن آموخته بود. در سخنانش از

دکارت، کانت، لاک و هگل نقل قول می آورد. وقتی درباره تأثیر کارش پرسیدم با تأکید می گفت "من آدم مهمی نیستم. فقط یک نویسنده و اندیشمند هستم و بیشتر به اندیشه های دینی می پردازم".

این فیلسوف پیشرو ایرانی در همان زمان به عنوان بحث انگیزترین چهره ایران شناخته می شد. او به خاطر افکارش و نیز تغییر و اصلاحی را که نمایندگی می کرد مشهور بود. طرفداران و منتقدانش وی را با مصلحان بزرگ دنیای مسیحیت مقایسه می کردند. عده ای تا آنجا پیش می رفتند که او را مارتین لوتر اسلام می نامیدند، همان لوتر، کشیش مسیحی قرن شانزدهم آلمان که با اندیشه های مسیحیت را دستخوش انقلاب کرد.

برای نخستین بار دو سالی پیشتر از آن، در کلاس درس دانشگاه تهران در مورد سروش شنیدم دانشجویان علوم سیاسی با اشتیاق در مورد آخرین نوشته های حرف می زدند. هفته نامه کیان، سخنان او و بحث های ناشی از آن را چاپ می کرد. در سفر بعدیم به تهران، او مشهورتر شده بود، در بحث های قهوه خانه ها، مدرسه های دینی، کتابفروشی ها و آرشیوهای روزنامه ها نام او زیاد برده می شد. نوشته او مربوط می شد به کانون بحث فزاینده در ایران درباره آینده سیاسی و تحول اسلام به منزله یک آیین.

در نیمه دهه ۱۹۹۰ شهرت سروش آن چنان بالا گرفت که هر جا می رفت عده زیادی به دنبالش می رفتند دوستان و طلبه های جوان در شب های جمعه در مسجدها بحث های غیررسمی را سازمان می دادند و بحث ها آنچنان جذاب بود که اطراف مسجد محل بحث، پر از جمعیت مشتاق می شد و ناچار می شدند با نصب بلندگوها صدایش را به جمعیت بیرون رسانند. همه یادداشت برداری می کردند. وقتی برای شنیدن یکی از سخنرانی های سروش به دانشگاه تهران رفتم متوجه شدم دانشجویان زیادی آرام در راهروها ایستاده بودند تا وقتی سروش وارد تالار سخنرانی می شود او را ببینند.

یک دانشجوی دختر یواشکی در گوشم می گوید: "لحن سروش آنقدر شیوا است که شنونده فکر می کند دارد به یک شعر گوش می کند". نوارهای کاست

سخنرانی‌های سروش در شبکه غیر رسمی دست به دست می‌گردد، وسعت این شبکه شاید به بزرگی شبکه پخش نوارهای سخنرانی آیت‌اله خمینی پیش از انقلاب نباشد اما شور و اشتیاق دست‌اندرکاران پخش نوارها کمتر از آن زمان نیست.

پایه پای افزایش طرفدارانش سروش در نیمه‌های دهه ۱۹۹۰ دشمنانی هم برای خود دست و پا کرد. بسیاری از روحانیان بلندپایه، این دانشگاهی ریز نقش را تهدیدی جدی علیه خود می‌دیدند زیرا سروش دست به تعرض‌نهایی زده بود و خود را به آن متعهد می‌دانست و ایراد کار اینجا بود که سروش از "خودی‌های انقلاب بود که حالا علیه روحانیان قد علم می‌کرد.

ظهور سروش در صحنه، نماد یک نقطه عطف بود و میان دو بخش مختلف انقلاب، نوعی خط تقسیم می‌کشید. در دهه نخست انقلاب اسلامی، به شکل هزاران ساله پادشاهی خاتمه داده شد و یک نظام سیاسی منحصر به فرد به جای آن بر پا گردید که اسلام را با تهاجم و تعرض در داخل و خارج به پیش می‌برد. حکومت ایران هم از انزوای سیاسی، تحریم‌های اقتصادی و جنگ دراز مدت با عراق جان سالم به در برد. در طول این دهه ثابت شد که جمهوری اسلامی ایران به رغم همه دشواری‌ها و همه پیش‌بینی‌های کارشناسانه دایر بر نابودی قریب‌الوقوع، باقی می‌ماند. (۳)

در دهه دوم، ایران به آرمان اولیه انقلاب بازگشت. با پایان یافتن جنگ و درگذشت آیت‌اله خمینی در اواخر دهه ۱۹۸۰ بخش‌های گوناگون جامعه پیچیده ایران و از جمله بسیاری از آنها که فرار شاه را با ریختن به خیابان‌ها جشن گرفته بودند. برای یافتن پاسخ به پرسش‌هایی که تا آن زمان جمهوری اسلامی برایشان پاسخی نداده بود به تلاش افتادند. مردم عمیقاً از توهم بیرون می‌آمدند. توجه عمدتاً به دو مسأله محوری انقلاب جلب شده بود: کسب قدرت و نقش اسلام در یک جامعه نوین امروزی.

به سخن دیگر، ایران در دهه ۱۹۹۰ آماده شنیدن سخنان سروش بود. اندیشه‌های او نقش شتاب‌دهنده به تحول را بازی می‌کرد. تحول اندیشه‌های

سروش در ضمن آینه تمام نمای تنوع - یا به قول بعضی "خودی‌ها"، بدعت - پدید آمده در درون انقلاب بود.

هر چه باشد سروش از حامیان اولیه نخستین حکومت دینی و روحانی جهان بود. در آن زمان مشارکت وی، به جمهوری اسلامی، بعدی روشنفکری می‌داد. او روحانی نیست اما حقوق و قوانین اسلامی را عمیقاً می‌داند و به عنوان متفکری پارسا شناخته شده است. از همین رو به دنبال بسته شدن دانشگاه‌های سراسر ایران در انقلاب فرهنگی، سروش به عضویت کمیته انقلاب فرهنگی در آمد تا رشته‌های درسی و دانشگاهی را با عقاید اسلامی دمساز کند. این بحث‌انگیزترین دوران زندگی سروش بود. در نخستین دیدارمان در این باره گفت "من مأمور تنظیم برنامه تحصیلی شدم و تصحیح راه انقلاب فرهنگی به نحوی که امکان بازگشایی دانشگاه‌ها فراهم آید. اما حتی همان موقع تأکید من بر آزادی بیان موجب می‌شد مسئولان انقلاب قلباً از من خوششان نیاید. تلاش من نجات دادن علوم انسانی از حمله و تعرض علیه این رشته‌ها بود. می‌گفتند علوم انسانی ساخته و پرداخته غربی‌ها است."

او بارها و بارها تأکید کرده بود که آثار غیر اسلامی خاصه آثار غربی از برنامه حذف نشود و این حرفش را به کرسی نشانده بود. خودش می‌گوید: "سرانجام، توانستیم بسیاری از موضوع‌های امروزی را در برنامه بگنجانیم."

اما پیش از بازگشایی دانشگاه‌ها در سال ۱۹۸۳، صدها استاد و کارمند دانشگاه پاکسازی شدند و هر کس تصفیه می‌شد سروش را به همکاری با رژیم متهم می‌کرد و در جریان سخنرانی‌های سال‌های بعد سروش در اروپا و ایالات متحد آمریکا، روشنفکران در تبعید ایرانی، او را به خاطر فعالیت‌های اولیه‌اش در آغاز انقلاب، به تلخی متهم و سرزنش کردند. بسیاری از ایرانیان هم سروش را به خاطر شرکت در برنامه‌های جدید سیمای جمهوری اسلامی می‌شناختند این برنامه‌ها در مورد عرفان در شعر ایرانی بود.

نقطه عطف سروش اواخر دهه ۱۹۸۰ بود. درگذشت آیت‌اله خمینی مصادف بود با تغییرات سیاسی عظیمی در جهان خارج و سروش در همین

زمان کوشید با عبور از خط قرمز به مسأله‌ای در قلب انقلاب و حتی اسلام بپردازد. در برنامه‌های غیر رسمی شب‌های جمعه که طرفدارانش برپا می‌کردند شروع کرد به ابراز عقیده در مورد افکار تازه‌اش. اما بزودی حرف‌هایش به صورت گفتمان روشنفکری درآمد.

در سال ۱۹۹۵ در شانزدهمین سالگرد تسخیر سفارت امریکا در تهران، رهبر انقلاب به جای محکوم کردن "شیطان بزرگ" یا "موجودیت صهیونیستی"، اندیشه‌های سروش را مورد حمله قرار داد و هشدار داد:

"چقدر ناراحت می‌شوم وقتی می‌بینم کسانی که به نظر می‌رسد از ما هستند... حقایق را تحریف شده درک می‌کنند و به انتشار آنها می‌پردازند. تفسیر دین چیزی نیست که کار همه کس باشد. فقه علم عمده روحانیت است... کسی که با روحانیت در می‌افتد بیش از هر چیز صهیونیست‌ها و امریکایی‌ها را خوشحال می‌کند... چون اینها اندیشه نابودی روحانیت را در قلب خود می‌پرورانند بسیار خوب، جمهوری اسلامی هم سیلی سختی به صورت این آقایان خواهد زد!"

اما در آن زمان آوازه سروش از مرزهای ایران فراتر رفته بود. از سراسر جهان اسلام، اروپا، کانادا و ایالات متحد امریکا از او برای سخنرانی دعوت می‌شد. کیان، در ۴ قاره جهان، خواننده و مشترک داشت. طرفداران سروش در لندن در اینترنت، پایگاه "سراج" [چراغ] را ایجاد کردند و خبر سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها و فهرست کتاب‌هایش را به خوانندگان اینترنت می‌دادند. از دانشگاه جورج‌تاون واشنگتن در امریکا تا دانشگاه مالایا در کوالالامپور، دانشجویان رشته دکترا رساله‌شان را در مورد آثار و اندیشه‌های سروش می‌نوشتند.

سروش و نیز تعداد معدود دیگری از فیلسوفان و مصلحان اسلامی شروع به متزلزل کردن بنیان‌های ایمان کردند و یک میلیارد جمعیت هم دنبالشان بود. ناصر هادیان استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران به من می‌گفت "سروش سیزده قرن تفکر را به چالش فرا می‌خواند" و مثل دانشجویان با حرارت و اشتیاق تمام از سروش حرف می‌زد "سروش عمیقاً به خاطر مسأله‌ای که پیش روی سراسر

جهان اسلام است اهمیت دارد." او می‌گوید: "اسلام را می‌توان به نوعی تفسیر کرد که با دموکراسی سازگار باشد. راهش را هم نشان می‌دهد. او نشان می‌دهد که درک از اسلام امری نسبی است به سخن دیگر، هیچ‌کسی نمی‌تواند تفسیری مطلق ارائه کند چون هیچ چیز برای همه مکان‌ها و زمان‌ها به صورت ثابت و بی‌تغییر مقرر نشده است." چه کسی می‌تواند ادعا کند که منظور خداوند چه بوده است؟ "و این امر راه را برای همه انواع اندیشه‌های نو هموار و باز می‌کند: اندیشه‌های سیاسی و دینی."

هواداران و پیروان سروش به سرعت زیاد می‌شدند چون او گروه‌های گوناگونی را طرف خطاب قرار می‌داد. او برای جمعیت غیر دینی هم که خواهان مشارکت هر چه بیشتر در یک نظام دینی بودند جاذبه داشت با این همه، بر خلاف مخالفان غیر دینی، سروش، آمیزه‌ای از اسلام و سیاست را رد نمی‌کرد از همین رو بسیاری از معتقدان دینی به سوبش جذب می‌شدند. او بویژه بر اندیشه روحانیان جوان و روشنفکران تأثیر گذاشت چون بر خلاف سایر مصلحان، صرفاً در مسیر تعدیل سنت‌های دینی گام بر نمی‌داشت. سروش جسورانه در راه آشتی دادن اسلام با تجدد (مدرنیته) بود.

زمانی به من گفت "در زمینه برداشت‌های جدید از اسلام که با برداشت‌های گذشته تفاوت دارند چیزی به نام بدعت‌گذاری وجود ندارد. سازگار کردن دین با زمان، جوهر دین را تغییر نمی‌دهد." (۴) سروش به غرور فرهنگی ایران توسل می‌جست و می‌گفت آزادی چیزی نیست که ما از غرب وام گرفته باشیم آزادی‌ها کلاً با دین سازگارند. آنها ذاتاً اسلامی‌اند. سروش در زیر سؤال بردن تفکر مسلمانان سنتی خاصه در زمینه حقوق بشر و حقوق سیاسی به ایجاد جهان‌بینی قرن بیست و یکمی پرداخت که هم بار اسلامی سنگین دارد و هم بسیار نوین و تازه است. او این امکان را به وجود آورده که کسی بدون آنکه بنیادگرا^(۱) باشد، بتواند اسلامگرا باشد، مورد احترام و در

۱- بنیادگرایی (Fundamentalism) از بسیاری جهت‌ها عنوان نادرستی برای اطلاق به فعالیت اسلامگراها است. ابتدا در اوایل قرن بیستم در توصیف جنبشی به کار گرفته شد که در

عین حال آزاد باشد.

ظهور سروش و نسل جدیدی از مصلحان موجب شد دو مسأله محوری انقلاب ایران پررنگ تر بشود. اول اینکه انقلاب چیزی به مراتب فراتر از خلاص شدن از رژیم پادشاهی ۲۵۰۰ ساله یا خود کامه‌ای بخصوص بوده، و دیگر اینکه انقلاب بخشی از مضمون عمده قدرت طلبی جهانی در قرن بیستم بوده است.

پیشتر، دو تلاش ایرانیان در زمینه اصلاح به شیوه تحولی ناکام ماند یکی انقلاب مشروطیت در سال ۱۲۸۵ و دیگری تلاش ناسیونالیست‌ها در سال‌های ۱۳۳۰ - ۱۳۳۲ که شاه را وادار به فرار از کشور کردند به همین سبب جنبش‌های پراکنده در صدد بر آمدند در زندگی جامعه نقش فعالتر و بزرگتری بازی کنند و اینها همه به انقلاب ۱۳۵۷ منجر شد.

انقلاب ایران در هدف‌هایش، با تحولات گسترده اواخر قرن بیستم در سطح جهانی همخوانی داشت. از جمله این تحولات، می‌توان فروپاشی کمونیسم را در اروپا، نابودی حکومت‌های نژادی را در افریقا و پایان دیکتاتورهای نظامی را در امریکای لاتین نام برد.

میان پرتستان‌های مسیحی به وجود آمد و منظور، استناد به متون مقدس دینی و پذیرش بی‌قید و شرط و منفعلانه تعالیم آن متون بود. این جنبش در صدد تغییر وضعیت موجود نبود. برعکس، بسیاری از جنبش‌های اسلام‌گرای معاصر، بیشتر به دیدگاه کلامی آزادی‌بخش کاتولیک‌گرایی شباهت دارند. در این دیدگاه از مؤمنان کاتولیک خواسته می‌شود از آموزه‌های دینی فعالانه در راه بهبود نظم سیاسی و اجتماعی بهره‌گیری کنند و زندگی این جهانی را بدین وسیله بهبود بخشند، از جمله در زندگی اقتصادی و سیاسی جامعه مشارکت بیشتری داشته باشند. سروش این تفاوت را به گونه دیگری توضیح می‌دهد و می‌گوید: بنیادگرا کسی است که از دین به عنوان شکلی از هویت استفاده می‌کند تا به صورت مجموعه‌ای از حقایق. و می‌گوید: "باید مؤمنان راستین را از بنیادگرایان جدا کرد" امروزه اغلب دانشگاهیان خاصه در امریکا، وازه "اسلام‌گرا" را ترجیح می‌دهند و می‌گویند بنیادگرایان واقعی مثل طالبان در افغانستان و حکومت عربستان سعودی رژیم‌هایی سرکوبگرند. سعودی‌ها که پیرون اسلام و هابی‌اند قوانین این شاخه دینی را به شدت در عربستان سعودی به کار می‌گیرند. هر دو رژیم خود کامه طالبان و سعودی در صدد محدود کردن حقوق بشرند و فعالانه با فعالیت اسلام‌گرایان مخالفت می‌ورزند - ر.ر.

استفاده از دین در انقلاب، دومین و حساس‌ترین موضوع منطقه و جهان خارج، را می‌توان بخشی از پدیده‌ای دانست که از مدت‌ها پیش در جهان اسلام اظهار وجود می‌کرده و چیزی به مراتب پیچیده‌تر از پارسایی احیا شده و ظریف‌تر از جهاد بوده است.

انقلاب سیاسی ایران دوشادوش اصلاح دینی پیش می‌رفته و این اصلاح، فرایندی شبیه روند اصلاح دینی مسیحیت در ۴ قرن پیش بوده، در آن روند، رابطه میان خدا و فرد و نیز میان دولت و فرد بار دیگر تعریف شد. از دید مؤمنان به اسلام - یعنی تنها آیین توحیدی با مجموعه قوانین حاکم بر جامعه همراه با مجموعه ارزش‌های معنوی - تحول سیاسی و اصلاح دین، بخش‌هایی از روند واحد، برگشت‌ناپذیر و در هم تنیده‌اند.

هر چند ایران پس از انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ در خط مقدم جبهه اسلام‌گرایان قرار گرفت و رهبر جنبش‌هایی شد که در سرتاسر جهان اسلام ریشه داشت اما ایران تنها کشور جهان نیست که همزمان با هر دو چالش یا تحول روبرو است.

گروه‌های پراکنده‌ای که در اوایل دهه ۱۹۷۰ پدید آمدند هرگز جبهه یکپارچه‌ای نداشتند اما در چند زمینه دارای وجوه مشترک بودند.

همگی از حکومت‌های ناکارآمد، فاسد و نالایق، سرخورده شده و دیگر به آنها علاقه‌ای نداشتند؛ دولت‌هایی که خودکامه‌ترین دیکتاتورها یا پادشاهان و امیران در رأس آنها قرار داشتند. روشنفکران نه الهام‌دهنده بودند نه مهم و نه از نظر تعداد آنچنان زاید و قوی که بتوانند گزینه این حکومت‌ها بشوند. سایر مخالفان این حکومت‌ها هم عملاً غیر قانونی اعلام شده بودند. اسلام به عنوان یک گزینه، هم منطقی و مشروع بود و هم در همه این مناطق حضور داشت. تنوع گروه‌ها در منطقه نیز تا حدی از نظام‌های اقتصادی ناشی می‌شد که در تولید ثروت ناکام مانده بودند یا در مورد کشورهای نفت‌خیز از توزیع ناعادلانه درآمد نفتی آسیب می‌دیدند. مسلمانان، اکثراً در کشورهای جهان سوم زندگی می‌کنند جهانی که هنوز هم در آن، اکثریت بس عظیم مردم، زیر خط فقر

زندگی می‌کنند و فساد، بیکاری، تورم و کمبود مسکن از مشکلات اساسی این جامعه‌ها به شمار می‌رود. اسلام در این جمعیت محروم و فقر زده دست کم احساس به امیدواری را زنده نگاه می‌دارد.

یکی دیگر از خاستگاه‌های جنبش اسلام‌گرای اواخر سده بیستم، بحران هویت بود که خود، آمیزه‌ای از چند عنصر به شمار می‌آمد: استعمار اروپایی؛ نفوذ گسترده خارجی، و ده‌ها سال حکومت سران محلی که برنامه و شیوه کارشان از روی الگوی خارجیان بود. در مسیر جستجو برای الهامی تازه یا یافتن الگوهای رهبری در جهانی که به سرعت در حال تغییر بود، اسلام یکی از معدود منابعی بود که هویت اصیل بومی داشت و بر ارزش‌های پذیرفته شده بنا شده بود. اسلام دارای گذشته افتخارآمیز فرهنگی، ادبیات غنی، و شکوه علمی بود و دستاوردهای عظیمی در هنر معماری داشت.

اسلام‌گراهای جدید به سایر جنبش‌هایی که برای انجام تحول به دین روی می‌آوردند، بی‌شبهت نبودند. همه دین‌های بزرگ جهان در مواقعی بر ترویج آرمان‌های برابری همگانی و شرف فردی تأکید نهاده‌اند. در این زمینه می‌توان مسیحیت، آیین یهود، بودیسم، هندویسم و آیین سیک را نام برد. ادیان بدین طریق در تعریف هدف‌ها سودمند بوده‌اند و شالوده‌ای را برای بسیج و برانگیختن مخالفان، فراهم آورده‌اند. ادیان به شکل بخشیدن به جهان نو کمک کرده‌اند. اما به کارگیری اسلام با سیاسی شدن سایر ادیان فرق می‌کند چون اسلام در عمل، چارچوبی گزینه را برای حکومت بر جامعه ارائه می‌کند.

انقلاب خشمگین ایران، پرتوان‌ترین واکنش در برابر همه عناصر و عوامل یاد شده بود. این نخستین نیروی سیاسی اسلام‌گرا نبود که وضعیت موجود را مورد چالش قرار می‌داد. اما جسورانه‌ترین آنها بود. از همین رو از اواخر دهه ۱۹۷۰ تا یک دهه بعد نوعاً از همان سیاست غیر مفیدی پیروی می‌کرد که در خاورمیانه به طور پراکنده وجود داشت و کشورهای لبنان، مصر، کویت، عربستان سعودی، اردن، بحرین، الجزایر، تونس، سودان، و فلسطین را در بر می‌گرفت.

اوج‌گیری انقلاب و خشم در تهران تصور نسبتاً پایداری را درباره پدیده‌ای گسترده قوت بخشید و این واقعیت را در پرده ابهام گذاشت که اکثریت مردم مسلمان که جذب این جنبش‌ها شده‌اند، مردمی دوستدار صلح و آرامش‌اند و فقط تحول آرام را می‌خواهند. از دید جهان خارج، دهه اول انقلاب ایران بیشتر با نمادهایی چون ملایان عبوس، گروه‌های تندرو زیر زمینی، گروگان‌گیری، بمب‌گذاری سفارتخانه‌ها، و ریشوهای مسلح که هفت تیر را روی شقیقه خلبانان هواپیماهای ربوده شده گذاشته بودند، مشخص می‌شد. هراس از رفتار اسلام‌گرایان آن‌چنان گسترده و شایع شد که حتی صدای اذان‌گو تهدیدآمیز تلقی می‌شد در حالی که این شیوه دعوت مسلمانان به نماز در طول ۱۴ قرن حیات اسلام امری معمولی بوده است. اکنون خارجی‌ها صدای اذان را هم نوعی دعوت به عمل قلمداد می‌کردند.

اما در اوایل دهه ۱۹۸۰ ظهور سروش، بازتاب مرحله جدید و گسترده‌ای از فعالیت‌گرایی در سراسر جهان اسلام بود. جنبش در سطح وسیع از واکنش نسبت به گذشته آغاز شد و در راه رسیدن به راه حل‌های عملی برای مشکلات اواخر قرن بیستم و قرن بعدی گام برداشت. فعالان جدید، از اندیشمندان، سازمان‌های مدنی، اتحادیه‌ها و حزب‌های سیاسی قانونی بودند. برنامه‌شان، ایجاد نظم اجتماعی نوین بود. تاکتیک‌ها تغییر کرد و به جای توسل به گلوله، به رأی و انتخابات و مشارکت سیاسی روی آوردند. بسیاری از گروه‌ها به سراشیب سقوط افتادند و این سقوط برای عده‌ای بسیار شدید و عمیق بود بگونه‌ای که دیگر به بقای آنها چندان اطمینانی نبود. این رهگذر به طوری که ماجرای سروش و واکنش نسبت به او نشان داد، مسیر چندان هموار و بی‌سنگلاخ نبود.

اما در نهایت بار دیگر ایران در خط مقدم قرار گرفت. نسل جدید اسلام‌گراها سرانجام توانست به توجیه کسب قدرت در ایران به‌طور عملی و در سایر کشورهای اسلامی به صورت بالقوه، پردازد. بنابراین، انقلاب ایران ممکن است روزی در تاریخ به عنوان تجربه بزرگ آمیختن اسلام با دموکراسی

قلمداد گردد اعم از اینکه در این رهگذر موفق بشود یا نه. و این در دنیای اسلام، چالش کوچکی نیست. دنیایی از اندونزی در اقیانوس آرام تا مراکش در اقیانوس اطلس، از قزاقستان در استپ‌های سرد آسیای میانه تا عربستان سعودی در آب‌های گرم خلیج فارس و دریای عمان، از سودان در شرق افریقا تا نیجریه در غرب این قاره، و از یمن در دریای سرخ تا لبنان در دریای مدیترانه. این جهان، بیش از ۵۰ کشور را در بر می‌گیرد و آخرین بلوک سیاسی جهان است که در برابر اصلاحات دموکراتیک سخت جانی نشان می‌دهد. و جالب اینجاست که ایران، کشوری که در دوران بعد از جنگ سرد بزرگترین نقش را در ایجاد شکاف جدید جهانی بین اسلام و غرب ایفا کرد شاید در نهایت بتواند زمینه را برای جلوگیری از رویارویی فراهم آورد.

سروش غالباً یک چهره گوشه نشین بوده است. حتی نام واقعی اش این نیست نامش حسین دباغ است. و ده سال پیش که نگارش در مورد شعر را آغاز کرد با ترکیب نام دو پسر خود نام عبدالکریم سروش را برای خود برگزید او بدین وسیله می‌خواست نام واقعی اش را مخفی نگاه دارد تا زندگی خصوصی او و خانواده اش از جرّ و بحث‌های مربوط به کار نویسندگی اش آسیب نبیند. به همین دلیل هم تعیین وقت برای نخستین مصاحبه با او و به یاری واسطه‌ها، دو سالی طول کشید او در آغاز جز برای کیان مقاله نمی‌نوشت و با سایر نشریه‌ها همکاری نداشت.

نخستین دیدار ما در نوامبر سال ۱۹۹۴ در مؤسسه پژوهشی علوم انسانی روی داد. مؤسسه در یک ساختمان آجری قدیمی است با ستون‌های ضخیم که در نزدیک دانشگاه واقع شده و سروش در آن زمان رئیس مؤسسه بود. در آن عصر پر سر و صدا و پر رفت و آمد تهران، دفتر کار سروش اتاق نسبتاً کوچکی بود مثل یک پناهگاه که موسیقی ملایمی در آن پخش می‌شد. با ادب فراوان به من خوشامد گفت و دعوت کرد پشت میز بلوطی وسط اتاق بنشینم. با من دست نداد چون در ایران اسلامی لمس بدن زن نامحرم ممنوع است. حتی بعدها که در خارج از ایران دیدار داشتیم این روال مراعات می‌شد.

خواستار مصاحبه با او دربارهٔ اسلام و سیاست شده بودم، آمیزه‌ای که به ایران آن همه جاذبه بخشیده بود و ابتدا از او پرسیدم آیا اصولاً اسلام با آزادی‌های فردی خاصه و دموکراسی سازگار است چون یکی از معانی اسلام، "تسلیم شدن" است.

سروش گفت: "بله، اسلام و دموکراسی نه تنها سازگارند که ترکیب‌شان گریزناپذیر است. در جامعهٔ اسلامی یکی بدون آن دیگری کامل نیست. فرد مذهبی باید دموکرات هم باشد. یک جامعهٔ دینی ایده‌آل، نمی‌تواند جز حکومت دموکراتیک حکومت دیگری داشته باشد."

در طول دو ساعت مصاحبه، سروش یک بحث پیچیدهٔ فلسفی را با واژه‌های ساده ادامه داد. بی‌آنکه از جایش تکان بخورد با آرامش و گام به گام، اندیشه‌های انقلابی را از صافی می‌گذراند.

اصلاح دینی در اسلام از صد سال پیش در میان اندیشمندان اسلامی از مصر تا هند آغاز شده، اما زبان این مصلحان برای توده‌های مسلمان قابل فهم نبوده است. زبان سروش دست کم برای تحصیل کرده‌ها قابل فهم است. کتاب‌های او: داستان عشق و بندگی و عقل و معیشت، مطالبی از شعر تا تاریخ اندیشه را در بر می‌گیرد و هر کدام چندین بار تجدید چاپ شده است. همزمان با افزایش سواد و رشد طبقه متوسط در سراسر جهان اسلام، جاذبهٔ سروش و توان او در ارتباط‌گیری فزونی یافته، و امکان بخش اندیشه‌های اصلاح دینی او در میان عامهٔ مردم مسلمان زیادتر شده است.

سروش در ادامه می‌گوید: "من برای دموکراسی اسلامی دو پایه و ستون قائلم. یکی اینکه مؤمن حقیقی باید حتماً آزاد باشد. ایمان داشتن زیر فشار، یا اجبار، ایمان واقعی نمی‌شود. این آزادی شالودهٔ دموکراسی است. کسی که می‌خواهد ایمان واقعی داشته باشد باید در محیطی باشد که حقوق انسانی در سطح جهانشمول رعایت گردد. ایدهٔ حقوق بشر پیش درآمد دین است، ولی خارج از حیطهٔ دین قرار ندارد. کسی که می‌خواهد از دین معینی پیروی کند باید برای انتخاب آن دین آزاد باشد."

مکث کوتاهی می‌کند مثل اینکه صفحه‌ای را در ذهنش ورق می‌زند یا منتظر است شنونده حرف قبلی او را هضم کند. سپس با زبان دقیق و روشن به انگلیسی حرفش را ادامه می‌دهد. او به قلب سؤال من برمی‌گردد و می‌گوید: ایده "تسلیم" در اسلام کاملاً با آزادی سازگار است "تسلیم از روی میل و آزادانه، به معنی فدا کردن آزادی نیست. فرد باید برای گرویدن یا دست برداشتن از اعتقاد و دینش آزاد باشد."

- "آزاد بودن برای ایمان داشتن، و بعد دست شستن از آن آزادی این یک تضاد نیست؟" سروش شیشه‌های عینک را تمیز می‌کند، چشم‌هایش را می‌مالد و می‌گوید: "این گاهی در جامعه دینی ما بسیار مشکل است چون یک مؤمن نمی‌تواند خود را خارج از اسلام اعلام کند. من دارم در مقاله‌ای به این امر می‌پردازم و فکر نمی‌کنم این بخشی از اسلام باشد." می‌گویم: "شاید در زمان پیامبر به صورت یک قاعده وجود داشته و دلیل آن هم وضعیت سیاسی آن زمان بوده است."

سروش در پاسخ می‌گوید: "شاید من مطمئن نیستم. اما به هر حال این با اصل آزادی دینی و دموکراسی اسلامی سازگاری ندارد. چون وقتی کسی آزاد است که به دینی بگردد باید برای خروج از آن دین هم آزاد باشد، بتواند دین خود را عوض کند و به دین تازه‌ای بگردد."

- "پس تسلیم هنوز وجود دارد. اما اگر کسی خواهان به تسلیم شدن در برابر اعتقادی دیگر است باید در این کار آزاد باشد. این طور نیست؟" مکثی می‌کند و لبخند می‌زند مثل اینکه می‌خواهد بگوید این خیلی بدیهی است.

ستون دوم دموکراسی اسلامی، از فاصله میان نا کامل بودن انسان و کتب مقدس و پر کردن این فاصله ناشی می‌شود. سروش معتقد است متون قرآن و انجیل را که بنا به اعتقاد مسلمانان، منادی اسلام بوده، نمی‌توان تغییر داد. اینها جوهر دین‌اند و مقدس‌اند، اما درک انسان از محتوای این متون، ناقص است و کشف این محتوا یک فرایند دائمی و بی‌وقفه. سروش می‌گوید: "در جامعه انسانی هیچ چیز مقدس نیست ما همه انسانیم و در معرض خطا. دین جنبه

تقدس دارد اما تفسیر از آن مقدس نیست و می‌توان آن را نقد کرد، مورد تعدیل قرار داد، پالایش کرد و تعریفی دوباره از آن ارائه نمود. پس بدین ترتیب تفسیر متون مقدس همیشه در جریان است. هیچ تعبیر یگانه، خطاناپذیر، خشک یا مطلق از اسلام وجود ندارد. تفسیرها هم بسته به دورانی است که انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند همین طور هم به شرایط و اخلاق زمانه، وسایر شاخه‌های دانش بستگی دارد. نحوه برداشت از اسلام در قرن هفتم میلادی یعنی زمان پیامبر با نحوه برداشت از آن در سده ۱۱، ۱۴ یا ۱۷ فرق می‌کرده. به سخن دیگر تفسیرها با زمان تحول می‌یابند هر برداشت انعطاف‌ناپذیر و خشک به اسلام لطمه می‌زند، و جلو کشف گسترده معانی متون مقدس را سد می‌کند.

سروش بار دیگر به پرسش اولیه‌ام در مورد "تسلیم" و چکیده بحث خودش در مورد اصلاح برمی‌گردد. "ما در جهان اسلام همه‌اش از تکالیف صحبت کرده‌ایم نه از حقوق. در حالی که در تمدن‌های امروزی اعتقاد به خدا یک حق است نه یک تکلیف." از دید گروه فزاینده هواداران سروش - از ملایان جوان تا مخالفان نظام، از روشنفکران تا فن‌سالاران حکومتی - دیدگاه‌های اصلاح‌طلبانه سروش و همفکرانش، نمود امید به مصالحه هم در درون دنیای اسلام و هم میان اسلام با جهان خارج است. اما سروش از اینکه با مارتین لوتر مقایسه شود ابا دارد و می‌گوید: "این مقایسه نوعی اغراق‌گویی است. من نمی‌خواهم کاری مثل کار او بکنم." و بعد با لبخندی می‌افزاید "شاید لوتر هم در آن زمان نمی‌دانست دارد چه می‌کند: ولی می‌دانم که اگر این دیدگاه‌ها جدی گرفته شود در دید ما به مذهب دگرگونی ریشه‌ای پدید می‌آورد."

تحول و استحاله سروش در واقع از بسیاری جهت‌ها سرگذشت خود ایران است. سروش در بخش سنتی و محله‌های قدیمی تهران به دنیا آمد جایی که خانه‌ها از خشت و گل ساخته می‌شود با کوچه‌های تنگ. هنوز بقایای این خانه‌ها در حاشیه‌های شهر نزدیک کویر وجود دارد. خانه‌ها اغلب شامل یکی دو اتاق بزرگ بود و حمام نداشت. در مواردی، خانه‌ها آشپزخانه مشترک داشت. کف خانه‌ها را قالی‌های گرانبهایی با زمینه آبی و طرح‌های قرمز و

قهوه‌ای می‌پوشاند. به جای مبل‌مان، پستی‌های بزرگ می‌گذاشتند، روی زمین غذا می‌خوردند. به همین دلیل هم کفش‌ها را بیرون خانه در می‌آوردند. در محله‌هایی از این دست عواطف و پیوندهای خانوادگی بسیار قوی بود. در سال ۱۹۴۵ که سرورش به دنیا آمد بنیادهای زندگی در تهران که یادگار قرن‌ها پیش بود چندان تغییری نکرده بود.

در گفتگویی که سال بعد از نخستین دیدار داشتیم، سرورش در مورد ریشه‌های خانوادگی و اوایل زندگی و شکل‌گیری اندیشه‌اش برایم توضیح داد. پدرش فرج‌اله بقال بوده و مادرش بتول، زنی کاملاً مذهبی. تحصیلات پدر و مادر محدود بوده هر چند پدرش بعدها به شعر روی آورده. از یخچال، رادیو، تلفن، اتومبیل یا تلویزیون در خانه خبری نبوده. و اطلاعات روز را از ملای محل، همسایه‌ها و بازار کسب می‌کرده‌اند.

"پدر و مادرم زندگی بسیار سنتی داشتند و تلاشی هم در متجدد ساختن آن به خرج ندادند چون واقعاً دنبال این چیزها نبودند." سرورش در روز عاشورا به دنیا آمده و حادثه عاشورا یعنی شهادت امام حسین در شیعه به همان اندازه اهمیت دارد که به صلیب کشیدن عیسی مسیح در آیین مسیحیت. امام حسین به خاطر طغیان علیه ستم به بخشی از سنت شیعه تبدیل شد و اعتراض و شهادت جزو تکالیف شیعه در برابر خدا در آمد. حسین نماد شهادت و نماد مبارزه بشریت علیه نادرستی‌ها شد. (۵) و همان طور که مسیحیان در آدینه نیک (آدینه پیش از عید پاک) به یاد به صلیب کشیده شدن عیسی مسیح مراسمی دارند. شیعه نیز در هر کجا باشد یاد عاشورا را با مراسمی گرامی می‌دارد. این مراسم در ایران، بزرگترین کشور شیعه در جهان اسلام برجستگی خاصی دارد (در لبنان، یمن و عراق بین $\frac{۱}{۳}$ تا $\frac{۱}{۲}$ جمعیت، شیعه‌اند. در سوریه، عربستان سعودی، کویت، بحرین، پاکستان و افغانستان هم اقلیت شیعه حضور دارد.

سرورش درست در زمانی متولد شد که اولین مرحله فشرده متجددسازی ایران در حکومت رضاشاه پهلوی به پایان رسیده بود. رضاخان میرپنج به سبک ناپلئون امپراتور فرانسه در سال ۱۳۰۴ تاجگذاری کرد. او با بی‌رحمی و حرکتی

بی‌وقفه، ایران را وارد عصر جدید کرد. در تاریخ طولانی ایران، این سریع‌ترین دوره تحول و دگرگونی بود. قدرتی که طی قرن‌ها در میان رؤسای قبیله‌ها تقسیم شده بود در تهران تمرکز یافت. اقتصاد صنعتی جدیدی حول محور نفت جای اقتصاد کشاورزی، بازرگانی محلی و تولید فرش را گرفت. ارتش نوین بر پایه خدمت نظام وظیفه ایجاد گردید و هزینه‌اش از مالیات سراسری تأمین شد. این ارتش قدرت ایران را در داخل کشور و منطقه تثبیت کرد.

رضا شاه با تأثیرپذیری از اصلاحات کمال آتاتورک در ترکیه به دنبال فروپاشی امپراتوری عثمانی، مجذوب خودکفایی آلمان نازی و فرهنگ آریایی بود. او با سنت‌ها در افتاد و تقویم ایرانی - سال شمار خورشیدی - را جایگزین تقویم قمری کرد که در جهان عرب متداول بود. عشایر را یکجانشین (تخت قاپو) کرد. زنان را وادار به کشف حجاب و برداشتن چادر ساخت. زن و مرد وادار شدند لباس به سبک غربی بپوشند. همه موظف شدند برای خود نام خانوادگی برگزینند و شناسنامه بگیرند.

سروش می‌گوید: "خانواده‌ام نام خانوادگی را با توجه به شغل پدر بزرگم، دباغ گرفتند." در همان زمان طلبه جوانی به نام روح‌اله نام خانوادگی مصطفوی را - به نام پدرش مصطفی - برگزید. بعدها روح‌اله مصطفوی به سبک روحانیان ایران، نام شهرزادگاه را بر این نام و نام خانوادگی افزوده و شد: روح‌اله مصطفوی خمینی. برادر بزرگتر او، مرتضی، نام خانوادگی "پسندیده" را انتخاب کرد. او هم روحانی است.

رضا شاه در دوران ۱۵ سال پادشاهی عملاً دین را تحقیر می‌کرد. حاکمان شرع جای خود را به قاضی دادگاه دادند و نظام حقوقی و مالیاتی غیر دینی شد و الگوی اروپایی جای مدل قبلی را گرفت. محله‌های قدیمی تهران تخریب شد و خیابان‌های پهن با پیاده‌رو احداث گردید، ساختمان‌های جدید در گوشه و کنار شهر ساخته شد. مدرسه‌های دینی که تا آن زمان تنها منابع تحصیلات مقدماتی بودند زیر نظر وزارت فرهنگ در آمدند. برنامه‌شان مثل برنامه سایر مدارس دولتی تنظیم شد و از حالت دینی خارج گردید. مدرسه‌ها از روی

الگوی اروپایی به سبک جدید احداث شد. او حتی نام خانوادگیش را "پهلوی" انتخاب کرد که نوعی دهن کجی به دین بود و به ایران پیش از اسلام اشاره داشت. بدین ترتیب، در کشوری با تمدن کهن چند هزار ساله، غرب کلاً الگوی تحویل و تغییر شد. (۶) اما این اقدامات، عمیقاً در خانواده‌های سنتی با واکنش منفی روبرو شد. سروش می‌گوید: "مادرم حاضر نبود چادر از سر بردارد و چون در خانه‌مان حمام نبود، وقتی می‌خواست به حمام برود با خواهرش هماهنگ می‌کرد و او کوچه را می‌پایید وقتی خبری از پلیس نبود به سرعت به حمام می‌رفت تا پلیس متوجه نشود و چادر او را از سر بر ندارد". سروش می‌گوید: مادرش مسلمانی بسیار ثابت قدم بوده است. پدر و مادرش هرگز در رأی‌گیری‌ها شرکت نکرده بودند. مردها به موجب قانون اساسی سال ۱۲۸۵ (مشروطیت) و زن‌ها از سال ۱۳۴۱ حق رأی داشته‌اند. پدر و مادرش روزنامه هم نمی‌خواندند به اخبار رادیو که زیر کنترل شدید دولت بوده نیز گوش نمی‌دادند. سروش می‌گوید: "آنها کلاً با رژیم مخالف بودند زیرا آنها بر ضد اسلام می‌دانستند، بنابراین در حمایت از آن، کاری نمی‌کردند. اغلب مردم به رادیو گوش نمی‌دادند چون آن را وسیله تبلیغاتی شاه می‌دانستند."

رضا شاه در شهریور ۱۳۲۰ به دنبال هجوم نیروهای شوروی و بریتانیا به ایران و هشدارهای قبلی در مورد گرایش دولت او به آلمان نازی، ناچار به کناره‌گیری از پادشاهی شد و پسرش محمد رضا ۲۲ ساله جای وی را گرفت. دومین و آخرین شاه دودمان پهلوی نیز به شیوه پدر در مسیر نوسازی ایران گام برداشت منتها با گذشت زمان گرایش او به مشاوران نظامی، دیپلمات‌ها، بانک‌ها و بازرگانان امریکایی زیاد و زیادتر می‌شد.

تهران خواب‌آلود به آبر شهری جهانی تبدیل شد که موقعیت بین‌المللی پیدا کرده بود. شهری با هتل‌های هایت، هیلتن، شرایتون، جوجه سوخاری کتاکو و ورزش بولینگ با سینماهایی که فیلم‌های امریکایی را به نمایش می‌گذاشتند. خیابان‌های بزرگ به نام سران غربی - روزولت، جان کندی - یا شهرهای امریکا لس‌آنجلس - نام‌گذاری شد. بازار بزرگ تهران، بازار افسانه‌ای و بی‌نظیر

خاورمیانه، با رقابت فروشگاه‌های بزرگی روبرو شد که مُد، وسایل خانه، غذا و مبلمان غربی را عرضه می‌کردند. برنامه‌های امریکایی در تلویزیون ایران در حد گسترده‌ای به نمایش در می‌آمد. رادیو تهران یک بخش زبان انگلیسی داشت و نیروهای مسلح امریکا هم در محل، رادیویی به همین نام خاص خود داشتند. باشگاه‌های شبانه، و قمارخانه‌ها همه وقت پر از توریست‌های خارجی، مقاطعه کاران خارجی، و رایزنان نظامی خارجی بود و اکثر این خارجیان، امریکایی بودند و سبک زندگی ایران را دستخوش تغییر کرده بودند.

در چشم مذهبی‌ها و بخش‌های سنتی جامعه‌ای که خاستگاه سرورش بود، این تحولات خیانت‌آمیز قلمداد می‌شد. ایرانیانی که در آن زمان از حد غرولند به اقدام‌های شاه فراتر می‌رفتند بسیار کم بودند چون از عواقب درگیری با حکومت هراس داشتند.

آیت‌اله خمینی یک استثنا بود. در کتاب کوچکی با عنوان کشف‌الاسرار برای نخستین بار روند و الگوی تجدد سازی ایران را مورد حمله قرار داد این کتاب با زبان خاص نویسنده دودمان پهلوی را مورد حمله و انتقاد قرار می‌داد.

هرکجا بروی، با هرکس روبرو شوی، از رفتگر گرفته تا بلند پایه‌ترین مقام، چیزی جز افکار به هم ریخته، اندیشه‌های مغشوش، عقاید متضاد، نفع شخصی، تکبر، هرزگی، جرم و جنایت، خیانت و هزاران مفسده دیگر چیزی نمی‌بینی... در این شرایط، انتظار می‌رود دولت در محافل دینی، مشروع و عادلانه تلقی شود.

خلاصه اینکه، این فرمانروایان خائن و ابله، این مقام‌ها از صدر تا ذیل، این هرزه‌ها و قاچاقچیان، باید عوض شوند تا کشور تغییر کند. (۷)

اما برای آیت‌اله، مسأله اسلام و خیانت دودمان پهلوی به سنت‌های آن، مهم بود. اسلام برای مخالفان، زبان سیاسی خاص خود را داشت. رهبر آینده انقلاب، طی سه دهه مبارزه با سلطنت قهرمانان و نمادهای مبارزه را با

هوشمندی پیدا کرد. و در خطاب به مؤمنانی که از آنها دعوت می‌کرد با پذیرش خطر به مبارزه با نظام پادشاهی پردازند می‌گفت "هر روز عاشورا و همه جا کربلاست." (۸)

او عاشورای سال ۱۳۴۱ را به منظور متهورانه‌ترین حمله عمومی علیه شاه برگزید. تا پیش از آن کسی این چنین قدرت شاه را مورد حمله قرار نداده بود: "ما به این نتیجه رسیده‌ایم که این نظام از اساس با اسلام و وجود یک طبقه مذهبی مخالف است" شاه را "مفلوک بیچاره‌ای" خواند و خطاب به او گفت:

۴۵ سال از عمرت می‌گذرد. آیا هنوز زمان آن نرسیده که کمی به فکر و تأمل فرو بروی و از خودت بررسی اینها ترا به کجا می‌کشاند، از سرگذشت پدرت درس عبرت بگیری؟ امیدوار به خدا هستم که وقتی گفتم "ارتجاعی‌ها مثل حیوانات ناپاک هستند" منظورت طلبه‌های دینی نبوده باشد چون اگر چنان منظوری داشته‌ای برای ما دیگر تحمل تو مشکل می‌شود... ملت اجازه نخواهد داد به این راهت ادامه بدهی. (۹)

دو روز بعد آیت‌اله بازداشت شد. زندانی شدنش موجب برپایی تظاهراتی در سراسر ایران گردید. آیت‌اله شورشی در هاله‌ای فرو رفت و موجب شد که سایر روحانیان بلندپایه و آیات عظام - البته با هدف‌های متفاوت از او - به راه او بروند و حمایتش کنند او با این شهامت سیاسی، در کانون توجه ملی قرار گرفت. (۱۰)

سروش در هنگامه مبارزه روحانیان با شاه دانش‌آموز دبیرستان بود و خانواده‌اش به سرعت طرفدار آیت‌اله شدند. ده ماه بعد هنگام آزادی آیت‌اله، سروش از جمله هزاران نفری بود که برای خوشامدگویی به منزل محقر خشت و گلی آیت‌اله به قم رفت. با یادآوری آن واقعه می‌گوید:

"کار خطرناکی بود. من نمی‌بایستی تنها می‌رفتم. عمویم از پیروان او بود و مرا هم همراه پسران خودش برد. اما در آن زمان آیت‌اله خمینی به خاطر فعالیت‌های سیاسی‌اش میان مذهبی‌ها از محبوبیت زیادی برخوردار بود.

اولین بار بود که چهره‌اش را می‌دیدم. بسیار جاذبه داشت و شجاع می‌نمود. شما نمی‌توانید فشار و خودکامگی آن روزها را تجسم کنید. و او تنها کسی بود که علیه شاه آشکارا سخن می‌گفت، تحت تأثیر قرار گرفته بودم هر چند هنوز آنقدر بزرگ نبودم که اندیشه‌های او را کاملاً درک کنم. هنوز خیلی جوان بودم. حتی زندان‌های کذایی و خشن شاه هم نتوانست آیت‌اله را خاموش سازد. دوباره از همان جایی که بیشتر سخن گفته بود آغاز کرد، فرقی این بود که حالا با خشمی تازه و اتهام‌های تازه وارد میدان شده بود. واکنش شاه یک مجازات جدید و سحر بود. در سال ۱۹۶۴ آیت‌اله خمینی از تهران ابتدا به ترکیه و سپس به عراق تبعید شد و در ۴ سال بعدی عمدتاً مقیم عراق بود.

سروش در آن سال‌های بحرانی، نوجوانی زیر ۲۰ سال بود و در مرز میان سنت و تجدد زندگی می‌کرد. او درخشان‌ترین فرزند در میان ۴ فرزند این خانواده مذهبی و مؤمن بود. عطش او به علم جدید و به جهانی بود که این علم نمایندگی‌اش می‌کرد. خودش می‌گوید: "نخستین بار از طریق علوم با تجدد آشنا شدم." بعد از گرفتن دیپلم به دانشگاه رفت او نخستین فرد خانواده بود که دانشجویی شد. او بعد از گرفتن مدرک دانشگاهی در رشته داروسازی و پرداختن به کار عملی به خدمت نظام در ارتش شاه رفت. ابتدا در آزمایشگاه فرآورده‌های غذایی و بهداشتی بوشهر استخدام شد و سپس در تهران در یک آزمایشگاه دارویی به کار پرداخت. اما او مصمم بود دنیای خارج از ایران را نیز ببیند:

"همیشه به دبیرانم تق می‌زدم که چرا به قدر کافی، اندیشه‌های جدید را به ما یاد نمی‌دهند. تصمیم گرفتم زبان انگلیسی را آن‌چنان خوب یاد بگیریم که بتوانم در خارج به تحصیل علوم پردازم. می‌خواستم با دنیای نو آشنا شوم."

طی دهه ۱۹۶۰ و خاصه به دنبال افزایش قیمت نفت در اوایل دهه ۱۹۷۰ هزاران دانشجوی ایرانی برای تحصیل، راهی اروپا و آمریکا شدند. بعضی‌ها از خانواده‌های ثروتمند بودند. بسیاری هم با بورس‌های دولتی به خارج رفتند. در مورد سروش، اولیای مدرسه ترتیب سفر او به خارج را دادند چون

خانواده‌اش استطاعت این کار را نداشتند. سرش در لندن به تحصیل در رشته شیمی و فلسفه پرداخت و به سرعت از محدوده‌های متعارف علوم گذشت تا به نظریه سیاسی روابط عمیق‌تر با خدا پی ببرد. کتاب طبیعت بی‌قرار جهان را در همین سال‌ها نوشت که در مورد سیاست همیشگی کاینات و زمان به عنوان بُعد چهارم بود. همان زمان که او در حال کشف علوم جدید در خارج بود در ایران جنبش مبارزه علیه شاه شکل می‌گرفت جنبشی که آمیزه‌ای از سنت و تجدد بود.

با همه جلوه‌های دینی انقلاب ایران، باید گفت این مدرن‌ترین انقلاب در زمینه هدف‌ها و تاکتیک‌ها نیز بوده است. برای اکثریت ایرانیان تنها خود، مسأله مدرن سازی ایران مطرح نبود، بلکه نحوه و شکل آن نیز مهم بود.

تاکتیک‌ها در انقلاب ایران بدیع و تازه بود. آیت‌اله خمینی نیازی به این نمی‌دید که مثل چینی‌ها راهپیمایی بزرگ راه بیندازد، مانند روسیه به جنگ داخلی متوسل گردد یا مثل انقلاب خونین فرانسه عمل کند تا توده‌ها بسیج شوند. او از سنت‌ها آغاز کرد اما در عین حال از همه ابزارهای نوین موجود نیز بهره‌گیری کرد. از محل اقامتش در عراق با استفاده از فتوکپی و استنسیل و سپس نوارهای ویدئو و کاست پیامش را به ایرانیان منتقل کرد.

دخترش با یادآوری آن روزها می‌گوید: پدرش وقتی به اخبار رادیو گوش می‌داد یا از تلویزیون اخبار را می‌دید با افراد خانواده صحبت نمی‌کرده است. "او حتی در حمام رادیو را با خود داشت." (۱۱)

استراتژی آیت‌اله موفق از آب در آمد. در پاییز سال ۱۳۵۷ شاه نومیدانه به رقیب بزرگش در عراق امتیاز داد و با اخراج وی از عراق، سرانجام، موجب شد آیت‌اله به اروپا برود و در حومه پاریس اقامت کند. با این حرکت بر شهرت وی افزوده شد و حالا بیشتر در دسترس رسانه‌ها بود. سرش می‌گوید:

"برای دیدار به پاریس رفتم. این بار درباره‌اش زیاد می‌دانستم. او عمیقاً بر من تأثیر گذاشت. وقتی از اتاقش بیرون آمد حیرت زده شدم. ده دقیقه‌ای درباره آزادی و سیاست حرف زدیم."

این نخستین دیدار از رشته دیدارهای بعدی این دو بود. آیت‌اله حدود چهار ماه پس از ورود به پاریس روز یکم فوریه (۱۲ بهمن) مثل یک قهرمان به تهران بازگشت و بعدها سرورش را به عضویت کمیته انقلاب فرهنگی منصوب کرد. سرورش می‌گوید:

"هر از چندگاهی به دیدار او می‌رفتم. بحث‌های ما گاهی بسیار جدی می‌شد من به عنوان سخنگوی کمیته پیشنهادها را مطرح می‌کردم. او بیشتر ساکت بود، به دقت به حرف‌ها گوش می‌داد. پاسخ‌هایش معمولاً خیلی کوتاه بود. دیدارها غالباً کوتاه بود. اما با او بودن همیشه یک چیز استثنایی بود. البته آنقدر رابطه‌مان دوستانه نبود که بتوانم با احساس حق برابر اظهار نظر با او صحبت کنم."

جهان خارج هرگز پدیده خمینی را درک نکرد. اما میلیون‌ها ایرانی در وجود او جاذبه و نیرویی می‌دیدند که برای تبدیل یک جنبش تکه پاره، بدون سازمان و بدون رهبری مخالفان به یک نیروی انقلابی پیروزمند بسیار تعیین کننده بود. آیت‌اله توانست ناسیونالیسم پرشور را با برداشت مطلق گرایانه از حقانیت و جوّ عالی عرفانی در هم پیامیزد. حتی بسیاری از کسانی که پیام اسلامی او را رد می‌کردند او را به خاطر تعهد برگشت ناپذیرش به استقلال و حیثیت فرهنگی ایرانی مورد تحسین قرار دادند.

جاذبه او در حکم ماده چسبنده‌ای بود که جمهوری نوپای اسلامی را در نخستین دهه پیدایش در مقابل آنهمه مشکلات و به رغم آن همه نارضایتی‌های فزاینده عمومی یکپارچه نگاه داشت. نارضایتی‌ها به روشنفکران، پزشکان، بازاریان، هنرمندان و طبقه متوسط بالای شمال شهری محدود نمی‌شد. در اواخر دهه ۱۹۸۰ سرورش هم با نظام جدید ایران مشکل داشت. در این باره می‌گوید:

"من واقعاً تغییر عقیده ندادم. من همیشه خواهان دموکراسی بودم و فکر می‌کردم انقلاب ما در آن سمت پیش می‌رود. من از لندن با شتاب به کشورم برگشتم تا نقشی در انقلاب ایفا کنم. ابتدا همه چیز درخشان و امیدوار کننده بود. اما بتدریج جهت انقلاب عوض شد و برای من دیگر امکان همراهی با آن

وجود نداشت.

سروش، امام را به جای آنکه تجسم شخصی هدف نهایی انقلاب بداند، ابزارگذار تلقی می‌کرد: "شخصیتش پیش از نظریه سیاسی‌اش تأثیر برانگیز بود. افکار و دیدگاه‌هایش سرگذشت دیگری است."

سروش در اسلام، نه تنها زبانی برای بیان مخالفت، بلکه ابزار تغییر را می‌دید. اسلام، هدف نبود وسیله‌ای بود که ایران به یاری آن، مأموریت انقلاب را به سرانجام می‌رساند و این مأموریت، همانا نوسازی و کسب قدرت بود.^(۱) "سروش با شرح موضوعی درباره مادرش، نقش اسلام را برایم این چنین توضیح می‌دهد:

"بعد از انقلاب، مادرم شروع کرد به گوش دادن رادیو. برای نخستین بار، رادیو برنامه دینی داشت. و دیگر از تبلیغات شاهانه خبری نبود. او پس از انقلاب، مشتاقانه در رأی دادن شرکت کرد. اگر پدرم هم زنده می‌بود حتماً همان کار را می‌کرد. انقلاب، مردم را بسیار سیاست زده کرد. مردم سنتی را که پیشتر هرگز درگیر سیاست نمی‌شدند وارد عالم سیاست کرد آنها را با تجدد آشنا ساخت. مذهب توانست به راحتی این کار را بکند."

در جامعه‌ای سنتی پیش از آنکه هر قدم اصلاح طلبانه مورد قبول قرار گیرد باید زبان و ابزار تغییر و اصلاح، مشروعیت داشته باشد. سروش در این باره به من گفت "اسلام فقط بهترین موتور محرک تجدد و دموکراسی نبود، شاید تنها موتور محرک این کار بود."

گفتگو با سروش در دانشگاه، مؤسسه پژوهش علوم انسانی، یا پس از سخنرانی‌های شب‌های جمعه‌اش، هدف اولیه دیدار بعدی من از ایران بود. همیشه وقتی می‌پرسیدی "چه خبر؟" می‌توانستی انتظار جواب‌های فوق‌العاده

۱- این برداشت نویسنده با آنچه انگیزه رهبری و حتی مردم از انقلاب بود اگر نگوییم کاملاً مغایر است، حداقل بیان جزء کوچکی از هدفی بسیار بزرگتر است که آن بدست آوردن کرامت و هویت انسانی و اسلامی در سایه ایجاد حکومتی عدالت‌خواه و اسلامی بوده است. (ناشر)

را داشته باشی چون مشغله فلسفی اش به اسلام و دموکراسی محدود نمی شد. وقتی در اوایل سال ۱۹۹۵ در پژوهشگاه از او پرسیدم "تازه چه خبر؟" با لحنی معصومانه گفت قدری به روحانیت فکر می کردم. به زبان دقیق تر، او حالا متوجه روحانیت، یا دست کم بخش خودکامانه تری از این عناصری شده بود که بر تنها حکومت دینی و روحانی عصر حاضر سیطره داشتند. در حالی که به آهستگی سر تکان می دهد می گوید: "روحانیان، روشنفکران و افراد تحصیل کرده و فرهیخته ای که دین را می فهمند و تفسیر می کنند. درک و فهم شان بری از انتقاد نیست. آنها که پیامبر نیستند، مقدس نیستند. خدا هم نیستند. بعضی شان فرهیخته هم نیستند، بعضی حتی پرهیزکار و پارسا هم نیستند. همیشه هم این طور نیست که دین را بفهمند یا بهترین مفسران آن باشند" و در ادامه می گوید: آنها کامل نیستند. آیت اله ها، حجت الاسلام ها، سادات، شیوخ و سایر رده های روحانی نباید تفسیر دین را در انحصار خود بگیرند.

در کشوری که ولی فقیه قدرت مطلقه اش را از خدا می گیرد. این اندیشه ای بدعت آمیز بود حساسیت مسأله وقتی بیشتر می شد که آیت اله خامنه ای جانشین امام در چشم روحانیان و عامه مردم موقعیتی به مراتب پایین تر از امام داشت و این امر او را بیشتر آماج انتقاد و چالش قرار می داد.

فکر خطاناپذیر بودن مرجع محور مذهب شیعه است.^(۱) مذهبی که ۱۵ درصد جمعیت یک میلیارد نفری مسلمان را تشکیل می دهد و دومین مذهب یا فرقه اسلام به حساب می آید. فقهای شیعه این اجازه را دارند که قوانین و

۱- مرجعیت در شیعه شرایطی دارد که هر مرجعی با داشتن آن شرایط و صفات از حقانیت برخوردار است و آن شرایط همان است که در روایت معتبر "و اما من کان من افقها" آمده است: صیانت نفس، مخالفت با هوی و هوس خودخواهی و قدرت طلبی و... مطیع دستورات امام معصوم بودن و...

بدیهی است داشتن چنین شرایطی، خطاپذیری هر شخص و مرجعی را در حوزه علم و تخصص خود، به حداقل می رساند و بخاطر همین معنویت نسبی (و نه منطقی) است که مردم و عوام الناس موظف به تقلید از چنین مراجعی در خود این معنا به آنچه که برداشت نویسنده از خطاناپذیر بودن مرجع در مذهب شیعه است، اختلاف بنیادی و اساسی دارد. (ناشر)